

## منظومه گه‌لو کردی (galo)

« حیران = hayrân » ها دسته‌یی از منظومه‌های قدیمی کردی می‌باشند که شاعران عامی و گمنام غالباً آنها را از زبان سوارکاری دلیر و شجاع در وصف معشوقه‌یی که رسیدن به آن برای وی دشوار و بلکه محال بوده ولی او هرگز نخواستہ پذیرای این موضوع باشد و سر تسلیم فرود آورد سروده‌اند. در این منظومه‌ها اشارات فراوانی به الطاف ربانی و زیبایی‌های عالم وزندگی و ناچیز بودن مرگ و بقا و جاویدانی روح شده است.

فرق حیران با بیت، اگرچه عبارات مشابه و همانند فراوان دارند، در این است که بیت «داستان» است درحالیکه جنبه داستانی حیران بسیار رقیق و کم رنگ می‌باشد.

این منظومه که «گه‌لو = galo» نامیده می‌شود اگرچه عیناً سبک و شیوه «حیران» را دارد و در «معنی» حیران است ولی چون نام ویژه‌یی برای خود دارد جزو حیران‌ها شمرده نشده است.

«گه‌لو»، نظیر یکی دو منظومه دیگر کردی، تعبیر بسیار

تازه و زیبایی دارد که از لحاظ ادبی فوق‌العاده با ارزش است و آن عبارت از این است که گله‌ها جمع می‌شوند و پیش «بیزا» = *bizâ* می‌روند و از او می‌خواهند تا داوری کند که کدام يك از همه خوشبوتر است. «بیزا» می‌گوید: من هم گلی هستم مانند شما، من نمی‌توانم در میان شما داوری کنم، بیا بید به خدمت باد شمال<sup>۱</sup> برویم، او صاحب نظر است و در این دنیا همه جا را گشته است. پس گله‌ها برای داوری به خدمت باد شمال می‌روند ...

واژه «گهلو» که برای نام‌گذاری این منظومه به کار رفته به احتمال قوی مشتق از واژه «گهل» = *gal* می‌باشد. «گهل» به معنی قوم و جماعت است.

«گهل» گاهی جانشین «الف و نون» جمع می‌شود مانند «می‌گهل»: (رمة گوسفند و بز)، «کوزگهل»: (پسران)، «کچ گهل»: (دختران)، «بز نه گهل»: (بزها)، «براهل»: (برادران)<sup>۲</sup>.

۱- شمال (به فتح اول و لام بزرگ): در کردی به بادی گفته می‌شود که از جنوب می‌وزد و مقابل آن «زریان» = *zaryân* است که از شمال می‌آید. کشاورزان معتقدند که «شمال» زمین‌ها را خشک و آب‌ها را کم می‌کند. بادی که در اسفند ماه می‌وزد و برف‌ها را آب می‌کند همان «شمال» است که در آن هنگام «بای و عده‌ی»: (باد وعده) خوانده می‌شود.

۲- قس: با «گله» در فارسی و «گه‌له» در کردی. واژه «گه‌له» در فرهنگ «کشت و کال»، ج ۲، ص ۷۱، تألیف معسروف قره‌داغی مردوخ‌ی آمده است.

۳- رك: فرهنگ مهاباد، تألیف گیو موکریسانی، ص ۵۱۲، واژه

«گهل».

در فرهنگ مهاباد «گه‌لو» چنین معنی شده است: ایها الاشخاص (للنداء). آقای عیدالله ایوبیان درباره نامهای کردی که با «ۆ=و» پایان می‌یابد می‌نویسند: اغلب نامهای اصیل مردانه کردی مخصوصاً در لهجه کرمانجی به حرف «ۆ=و» ختم می‌شود مانند سمکۆ، هه‌لو، چه‌کۆ...<sup>۱</sup> هر دو نظر مذکور در بالا نشان می‌دهد که واژه «گه‌لو» از «گه‌ل» گرفته شده است چنانکه «زیزۆ = Zero» از «زیز = Zer»: (زر) و «هه‌لو = Halho» از «هه‌ل = Halh» و «چه‌کۆ» از «چه‌ک = Cak»: (سلاح).

اگرچه نگارنده نشنیده که «گه‌لو» نام پسران و یا دختران باشد و آقای ایوبیان نیز آن را در میان مثالهایی که برای نامهای کردی مختم به «ۆ=و» ذکر می‌کند نیاورده با وجود این بعید نیست که «گه‌لو» در اصل اسم خاص و نام قهرمان منظومه مورد نظر ما بوده و سپس این نام به خود منظومه اطلاق شده باشد. *امانت فرنگی*

«گه‌لو» تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تنها نام همین منظومه است. نکته دیگری که درباره این نام به نظر می‌رسد اینست که چون

۱- نقل از مقاله «علامت مذکر و مؤنث در کردی»، ص ۴۳۰، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره چهارم، سال پانزدهم، زمستان ۱۳۴۲.

۲- «هه‌ل» پیشوند است برتری و بلندی را می‌رساند. رك: صرف دستور زبان کردی سورانی، تألیف مصطفی خرم دل، ص ۱۶۱. «هه‌ل» قس: با «هه‌ره Hara» که پیش از صفت مطلق می‌آید و آن را به صفت عالی بدل می‌کند مانند «هه‌ره به‌رز»، «هه‌ره مه‌ند»، «هه‌ره گه‌وره».

«گه‌لو» با «گهل» چنانکه گفتیم پیوستگی دارد و «گهل» به معنی دسته و گروه است شاید به مناسبت جمع شدن گلها و رفتن آنها به داوری این منظومه را «گه‌لو» خوانده باشند .

این روایت را محمد احمدزاده مشهور به «محمد سوره» برادر زاده عزیز آمان ساکن قریه «قرلجه بالا» چند سال پیش برای نگارنده نقل کرده او نیز آن را در قریه «برهان» از مرحوم سید عبدالله پسر «خاله مینه» که دارای فصاحت و بلاغت و حافظه بوده شنیده است.<sup>۱</sup> «محمد سوره» کشاورزی است ماهر و چیره دست و در دقایق و رموز آن فن که لازمه اش شناخت آب و هوا و خاک و گیاه و دامها و پرندگان<sup>۲</sup> و حشرات و بادهای مختلف می باشد و واضح است که کشاورز همیشه با

۱- گمان می کنم روایت های این منظومه در منطقه مکرری هر جا که ضبط شود تا اندازه بی به هم نزدیک باشند .

۲- مرغی به نام «به‌ر گاو یلکه» = bar-gâv-ilka وجود دارد که تقریباً به اندازه گنجشک است ولی کمی درازتر ، پشتش خاکستری و زیر شکمش زرد است و انتهای بالها و دمش خطوط سیاه و سفید دارد . این مرغ تغییر رنگ می دهد : سرش سیاه و زیر شکمش سفید می گردد . این مرغان در اواخر تابستان و اوایل پاییز که مزرعه را برای کاشتن گندم و جو آبیاری می کنند (این آبیاری را در کردی «که‌شاو» = Kašâv گویند) در حین آبیاری و نیز هنگام شخم زدن در مزرعه پراکنده می شوند و حشرات را شکار می کنند و خصوصاً قاتل حشره سیاه رنگی به نام «سیسه» = Sisra می باشند . این اطلاعات را از محمد سوره به دست آوردم . «به‌ر گاو یلکه» در فرهنگ خال ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ ، به صورت «به‌ر گایلکه» آمده است . پسوند کلمه مورد بحث «ilka» می باشد که در کلمات «چاو یلکه» : (عینک) و «ئاویلکه» : (آب دهن) نیز دیده می شود .

این عوامل گوناگون سر و کار دارد، و همچنین دربارهٔ محصولاتی که در روستا تهیه می‌شود دارای آگاهی‌های مفید و ارزنده است.

محمد سوره هنرمند است، نی خوب می‌نوازد، آشنا به فولکلور کردی است، حافظه و استعداد و هوش خدا داد دارد، به واسطهٔ گفتار و کردار دلنشین و پسندیده محبوب مردم است، نگارنده همیشه از محضرش بهره‌مند است، نام بسیاری از گیاهان را از وی شنیده‌ام، در این اواخر منظومه‌یی را از علی برده‌شانی که چهره‌یی شناخته شده در فولکلور کردی می‌باشد برایم نقل کرد و آن منظومه فرهنگ کوچک از لغات دوستایی به شمار است:

پیایوی میری سورد که له بابی خه‌جه کورئی یان کوشته‌وه، پی‌یان  
کرده که باب. خه‌جه کور ژنی عه‌لی به‌رده‌شانی بو. عه‌لی له مائی نه‌بو،  
نه‌گه‌ر هاته‌وه ژنه‌که‌ی حال و قه‌زییه‌ی بؤ‌گیزاوه. عه‌لی هه‌ستا چوده  
کن میسری بؤ‌شکایه‌تی. عه‌لی چوده ماله میری، دارینکی پی بو له  
کوله‌که‌ی دا. میر به نو‌که‌رانی کوت بزنانن نه‌و گرمه‌یه چبو؟ عه‌لی  
نه‌گه‌ر هاته ژورئی کوتی: قوربان! تالانیان کردوم، هوشم نه‌بو سه‌رم  
وه کوله‌که‌ی که‌وت. جا ده‌ستی پی‌کرد:

مالیکم بو له ژیزه‌ی هه‌مو مالان  
گاز و چه‌کوچ ده‌گه‌ل نالان  
تیزه سوره‌ی سه‌ر هه‌رزالان

۱- تیر (têr): از دو لنگه جوال فراهم می‌شود. «تیر» را دردستگاه  
فرشافی از پشم «بزنه مو» می‌بافند، ریسمان آن «یه‌کلو = yak lo»: (یک لا)  
است. مثل است گویند: «تیر پره له جاو»: «تیر» پسر از «جاو»: (کرباس)  
است. معنی مخالف مراد است یعنی چیزی در «تیر» وجود ندارد و یا چیزی در  
بساط نیست.

کهوان و تیر ده گهال مه تالان  
 هیچم نه ماده ، گورانان کردیان تالان .  
 هیچیان بو نه هیشتوم نه قایش نه گاسن نه نیر نه نامور ، پیمهزه  
 ده گهال مه ساسان

هیچ عیلاجم نییه ده بی له پاش ماله خوّم ههال کیشم هه ناسان .  
 جا دانیشتون به رامبهرم  
 ئیکیان ده گهال بو خان کهدریم  
 هیچ عیلاجم نه ما پیم کوتن ئافه ریم .  
 دانیشتون به رامبهرم  
 ئاغا و نوکه ر ، تانجی سهرم .

میر کوتی : عهلی ! لام وایه هه ر کهله بایککه ، بهلام  
 خورجینیکیان پول به دیاری بو هیناوم له باتی ماله کهت نهو  
 خورجینهی بو خوّت به ره .

ترجمه فارسی :  
 پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مانند همه خانواده‌ها دارای مال و اسباب خانه بودم  
 گاز انبر و چکش با نعل  
 جوال سرخ روی هر زال<sup>۱</sup>

۱- هر زال (harzâl) = پیرک (Perək) : چهار پایه‌یی است از تخته  
 که در خانه‌های روستایی آن را در گوشه‌یی از « نیو مال = nêw mâlh » ←

تیر و کمان و سپر

هیچ چیز برایم نمانده ، غارتگران غارتش کردند .  
چیزی برایم نگذاشته‌اند نه قایش<sup>۱</sup> نه گاو آهن نه یوغ و نه خیش ،  
بیل و مساسه<sup>۲</sup>

چاره ندارم باید بعد از اموال خودم آه بکشم .

برابر من نشسته بودند

یکی همراه آنان بود به نام خان کریم

هیچ چاره نداشتم به آنها گفتم آفرین .

برابر من نشسته بودند

آقا و نوکر ، تاج سرم .

میرگفت : علی به گمانم تنها یک خروس است ، اما یک خورجین

بول برایم تحفه آورده‌اند درمقابل مالت آن را ببر .

اینک متن کردی منظومه گهلو که دارای وزن هجایی است با

ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد :

یا مه‌ولانا هاوارا! سه‌ریکه من دیشی، دلی من چهند له ماجه‌رایه

← (اطاق روستایی) برپا می‌کنند. در زیر و روی «هرزال» اسباب خانه‌می‌گذارند.

«هرزال» در عربی عززال شده رک : فرهنگ مهاباد ، ص ۶۷۱ .

۱- قایش (qâyiš) : تسمه‌یی است که با آن یوغ را به خیش می‌بندند.

۲- مساسه (masâsa) : بیل کوچکی است با دسته بلند چوبی که

کشاورزان در هنگام شخم زدن گاوها را با آن می‌رانند و نیز خاک و خس و خاشاک گاو آهن را با آن می‌زدایند .

ئهمن بانگیکم وه بهر خودای ، بانگی دوهمم وه بهر حهزرتی  
 زهسوله لاییه  
 بانگی سنیومم وه بهر ئه و غهوسه ی ئه گهر له نکهری زاده گرتوه  
 له به غداییه .

جا ئه وه کوژ ده بیژئی : ئهمن لاقم سز ده بو ده چه کمان دا ،  
 هه نیشکم ده تهزی له سهر دیواری ، قامکم شل ده بوله سهر په لانیستکه ی  
 قه ره بیناییه

جا تپی ناگه م ئه و شوکانه یار بو ناییه ؟  
 جا ده ئی : لانگیکی دوروست ده که م ، پینچکه ی سه نده ل بسی ،  
 زوواری<sup>۱</sup> له داری شه جهره تو یاییه  
 ته خته ی له داری خورماییه  
 وه ستایان دینم له تارانئ ، شاگردانی بو دینمه وه له به غداییه .

جا ده ئی : جه معی گولان یۆل ده بون ، ده چونده وه کن شه نکه  
 بیزاییه

پنجی داده کوتاره له خاری ، له کوستان و له سه حراییه .  
 جا ئه وه جه معی گولان ده یانگوت : بیزا وهره شه رععی مان پکه ،  
 بزاینن کیه همان بون خوشین له سهر کاوله دنیا یه<sup>۲</sup>

۱- رووارة (ruvâra) : بنا به گفتهٔ راوی چوبی است که دو تا کمان  
 گهواره را از بالا به هم می‌پیوندند . این واژه ظاهراً از «رو = ru» (به علت  
 اینکه در بالا رو به روی کودک قرار گرفته) و پسوند «vâra» ساخته شده است .  
 ۲- گوینده قبلاً گفت «کاوله دنیا یه» و سپس به جای آن گفت «کهونه  
 دنیا یه» : (دنیای کهن) .



جائده بیزا دیکوت : گولینه شهرعینکو له کنه من فاکری ،  
 همیشه هدر گولیکم ره کونکو بون خوش له سهر ئهوی دنیایه  
 ورن ئهمه پچینه وه خزمهت شیبایه ، ناره لالا ده چینه وه خزمهت  
 بای شه مالی ، ئه و پیاویکی گه زیده یه ، زور گه زاومه وه له سهر که ونه  
 دنیایه .

جا جه می گولان ده چونه خزمهت شه مالی ، ده یانکوت : وه ره  
 شه رعیمان پکه تو کابه توللایه  
 هگه ره شه رعیمان بکوزی پیناودارمان بی له سهر بهردی سه خره  
 توللایه .

جا ئه وه شه مال ده لی : گولینه شهرعینکو له کنه منه چونکه  
 مه عموری خودام ، زور گه زاومه وه له سهر کوستانه که ی باسه فایه  
 جا گولینه هیچ به خوتان مه نازن ، سبجه ینان گه شن ، نیوه ژویان  
 لال وپالن ، ئیواران بهر ده ده نه وه سهری خه جاله نی له بهر شیده تی

۱- شیبایا (šibâ) یا (شویا šubâ) به علت تبدیل واو به «ی»، چه این  
 تبدیل تنها اختصاص به زبان عربی ندارد ، باد ملایم که ظاهراً در شب می وزد .  
 گوینده آن را به وسیله لفظ «باسهر = bā - sar» تعریف می کرد . شیبایا ،  
 قس : با صبا . دترانه های کردی این لفظ زیاد به کار رفته است :  
 قوربانت بم شیبای شوی - خهو بی له چاوم ناکهوی - دل مه جرومه وله یلای  
 دهوی .

ترجمه فارسی :

قربانت گرم شیبای شب - خواب به چشم من نمی آید - دل مجنون است  
 ولیلی را می خواهد .

## گه‌رمایه

ئەمما گولینه هیچ به خووتان مه‌نازن ئەگەر بارانه‌ی بەرەحمەتو  
 لێ بیژی هەموتان دەچنەوه باری فه‌نایه  
 گولینه هینده‌ی هەن هینده‌ی دیش بن، نابنەوه به‌و سوره‌گولە‌ی  
 ئەگەر خودا دە‌ی‌خولقاندەوه له‌ باغه‌که‌ی باسه‌فایه  
 هەمو ئیواره و چووار فه‌سلی خودای هەر ده‌ مه‌جازیک‌ی دایه  
 بولبولی عاشق و غەریب هەمو وه‌ختان له‌ سەر په‌لکی ئەو سوره  
 گولە‌ی ده‌کیشیتەوه هەرایه  
 ئەمما به‌ قه‌ولی هەرزە‌کاران ، به‌ مه‌زه‌ب‌ی ججیلان ئەو سوره  
 گولە‌ش ناییتەوه به‌ ماچیک‌ی شیرن له‌ یلایه .  
 جا ئەمن سەرگەردانی ئەوان شە‌ده‌ شل و مل به‌ هیزاردانم‌ ه‌ای  
 وای گه‌لو .

ئەوه گو له‌ من ده‌لێ به‌ که‌مه‌ه‌ری ، که‌مه‌ه‌ره ده‌لێ به‌ به‌ره‌وری ،  
 به‌ره‌ور ده‌لێ به‌ ئالتونێ ، ئەوه یاقوت ده‌لێ به‌ ژیرچه‌نێ ، ئەوه ژیرچه‌نه  
 له‌ من ده‌لێ به‌ خه‌زیمێ ، خه‌زیم له‌ من ده‌لێته‌وه به‌ کره‌که‌ی ، کره‌که‌  
 ده‌لێ به‌ په‌ره‌نگێ ، په‌ره‌نگیش ده‌لێ به‌ ده‌زب‌له‌ی پیره‌ به‌روکی ، ئەوه

۱- گوینده این کلمه را «گردن بند» معنی می‌کرد. در فرهنگ مهاباد ،  
 ص ۷۱۵ ، هیزار به معنی شرف و منشار آمده ، شرف همان چادرشب است .  
 فرهنگ مهاباد ، ص ۷۳۴ . هیزار، قس : با ازار که به معنی چادر و شلوار است.  
 آندراج ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ . این جمله یک نوع ترجیع بند است و پنج بار در  
 این متن تکرار شده است .

دەرزێله له من دەلێی بە گوواری ، گوواریه له من دەلێی بە برۆیه : ئەتۆ  
 له بەر مەغز کێشانی<sup>۱</sup> له من خۆت داویشتهوه تاکی که ناری  
 یا خودا هەج که سێکی بەدگۆیه دو دلانی له بەره زو سییا بی، له  
 غەزه بخانهی خودای قەهری لێ باری .

ئەمن سەرگەردانی ئەوان شەدە شل و مل بە هیزارانم گەلۆ .  
 سەرتی من دیشی ، دلێ من ناسەکنی لەبەر ئەوتی حەسرە تی  
 ئەمن بانگیکم وەبەر خوداوەندی ، بانگی دوهمم وەبەر ئەو  
 بیغەمبەری ئەگەر پشێوانە بۆ ئۆمەتی  
 بانگی سنیومم وەبەر ئەو مەلایانە ئەگە بە حوکمی شەرعی و  
 بە نوکی قەلەمی نایەلن دینی ئیسلامی بفرۆتی  
 جا ئەمن بۆو هەلەلیم بە وئی مەحبوبی : سینگێ بە من بمینی  
 بە بەفرە کەمی هەوێل نووا ئەگەر خۆی حاشار دەداوە پاش سێ مانگەمی  
 بەهاری له کۆستانی کۆسەرە تی  
 بەزنی تۆ بە من بمینی بە دارە کەمی خودی ئەگەر کۆرە بە بە بیان  
 دەپچەقیننەوه له بەر تیراگی دەخیووە تی

سینگێ بە من بمینی بە قاقەزی مەرجانی ، ددانی بە مرواری  
 حەسل ، لیبوی بە قەیتانی ئاوریشم ، کولمەمی بە کافوری فەژەنکی ،

۱- بعد گویندە بە جای «مەغز کێشان» گەفت «مەسح کێشان» . پیداست که

در هر دو مورد خواسته است که «لفظ قلم» به کار ببرد .

چاوی به چاوی ده بازی ، برۆی به سه ر په زێ ده که تی  
 قامکی به میدادی ئەلمانیان ئەگەر مه لای عه بدول عه زیز و  
 میرزا و باسه وادان پێیان ده کیشاوه نوخته یه ده گهل ئەوی خه تی  
 جا ئەوه به ئنی به من بمینی به داره که ی حه یزه ران ئەگەر کوزه  
 مفردیان دویان چه قانده وه له شامی شهریف ، له ئەسته مبولی ، ناوه لالا  
 له به غدا یه له قشله خاته که ی ده وله تی .  
 جا ئەوه کیژ ده لی وه ره ئەمه پکه ینه وه قوماری ده گهل ئەوی  
 سوو اعبه تی

خودا پشتیوانه بو ژۆزه که ی ئاخره تی .  
 ئەمن سه رگه ردانی ئەوان شه ده شل و مل به هیزارانم گهلۆ .  
 جا ده لی سه رنکه من دیشی ، دلی من چه ند له برینه  
 ئەمن بانگیکم وه بهر خودای ، بانگی دوهمم وه بهر ئەو  
 پیغه مبه ره ی ئەگەر پیمان ئەمینه  
 جا ئەوه زینه تی دنیا یه م چن ؟ چنارن ، لاولون ، به عامیان  
 شه نگه یینه  
 خه واسی ده به حرانم چییه ؟ بازه ، شه هیینه ، شمقازه ، به عامیان  
 خاسه یینه

۱- کت : قضا (طائر) . فرهنگ مهاباد ، ص ۴۵۷ .

۲- قشله (qeshla) : ئکته ، معسکر . فرهنگ مهاباد ، ص ۴۳۹ .

چاوهشی به روی ئهوی زالم بائیم چیه؟ گووارهیه ، گووارچه ناغه  
و ئهنگوستیلهیه و قوتاسینکه سهر به گز نیرینه<sup>۲</sup>.

ده لئی ههچی ئهوی مهجوبئی ناناخی : یه که ، که له گهته، گهردن  
کیله ، کیل گهرده ، خودا ده زانی ده لئی کهوی نهخشینه  
دو خالی عهقره وی (؟) زهشی له نیوان سینک و مه مکینه  
به وان خالانم ده لنین سوژمت شایی نه  
ههچ کهس سهر وه و خالانه بیئیی بو دنیایه ده بیته سقهتی چاک بو  
قییامهتی پیی قاییم ده بیی دینه .

ئهن سهر گهردانی ئهوان شهده شل و مل به هیزارانم گهلو .  
جا ده لئی : سهرئی من دیشی ، دلئی من له نه کاوه  
بانگیکم وه بهر خوداوه ندی میری مه زن ، بانگی دوهمم وه بهر  
ئو پیغه مبه ره ی ئه گهر دنیای له شه زافه تی داده ندراره  
بانگی سنیومم وه بهر ئو غهوسه ی ئه گهر له نکهری له به غدایه  
داده ناوه

جا ئهن بو ت هه لده لیم به وی سوره گولئی : هه نیه ی به من  
بمینی به مانگی چارده و پازده ئه گهر ده ما به بینی نوژی شه وان داگوشه ی  
له من ده کیشاوه

۱- گوینده بعد از این کلمه «بهروک = barok» گفته که همان معنی را

می دهد .

۲- رک : منظومه کردی شیخ فرخ و خاتون استی ، ص ۱۵۲ .

چاوی به من بمینیی به ئهستیره ی زوژئی ئه گهر ده مابه یینی شه وو  
زوژان دا سه ری دهرده هیناوه

بروی به من بمینیی به کهوانی هیندی، ماشه لالا ده لینی به قه له می  
کینشراوه

مه مکی به من بمینیی به شه مامه ی زه نکاو زه نک ئه گهر کوژه  
حه تاران له سه ر دوکانی خو یان زوده ناوه

سینگی به من بمینیی به چو وار باغی شه ددادی ئه گهر به وه عده ی  
دوسه ت سالی وه ستیان ده بانکر دهره ته واره

قامکی به من بمینیی به قه له می زیژ ئه گهر کوژه حه تاران خه تیان  
پی ده کینشاوه

لیوی به من بمینیی به فینجانه که ی ئه گه پییاو ماقولان لیویان  
پینوه ده ناوه

کولمه ی به من بمینیی به چرای فه زه نکئی ئه گهر پییاو ماقولان  
له مه جلیستیان داده ناوه

که زیه ی به من بمینیی به و زه شه زیحانه ی ئه گهر کوژه فه قینان  
له حو جره ی خو یان داده ناوه

جا ئه من ئه وه سوندیکه خسو اردومه به قورحانی، به په زی  
که لامو لالیه : تازه ده ست هه ل ناگرم له به ژنی باریک هه تا حه زه ته ی  
قاییز چوکم له سه ر سینگی داندها به زو حیم نه با ته وه نسکویه، ئه و

نه لُجِ مه زو نه وه نه جهلت ده هات و جهمرت ده بؤوه ته واوه .

نه من سهر گهردانی نه وان شهده شل و مل به هیزارانم گه لو .

ترجمه فارسی :

یا مولانا فریاد! سر من درد می کند ، دل من چند با ما جراست

بانگ نخست من بر خدا ، بانگ دوم من بر حضرت رسول الله

بانگ سوم من بر آن غوث که در بغداد لنگر می گرفت .

پسر می گوید : پای من در چکمه ها بی حس می شد ، آرنجم در

روی دیوار بی حس می شد ، انگشتم بر روی ماشه قراینه شل می شد

نمی فهمم امشب یار چرا نمی آید ؟

آنکاه می گوید : گهواره بی درست می کنم ، پایه اش صندل باشد ،

وبالایش از شجر طوبی

تخته اش از درخت خرما

از تهران استادش را می آورم و از بغداد شاگردش را .

معنی سسکه مرگ و حالت جان دادن از آن استنباط می شد . در فرهنگ مهاباد

«نسکو» به معنی «کبوة» آمده است. نزدیک به این کلمه «هه نيسك = Hanisæk»

یا «هانيسك = Hânisæk» وجود دارد که سسکه شدید است که بعد از گریه

عارض می شود چنانکه گویند : «سهری به هه نيسكانه وه هه لده گیرا» : (در اثر

سسکه نزدیک بود که سرش از تن جدا شود) .

۱- قراینه (به فتح اول) : قسمی تفنگ کوتاه و سبک . فرهنگ معین ،

آنکاه می گوید : جمع گلها فراهم می آمدند ، به نزد بیزای  
شوخ و شنک می رفتند

بیخ خود را در پوسته سفت زمین فرو می برد ، در کوهستان و در  
صحرا .

آنکاه جمع گلها می گفتند : ای بیزا بیا در میان ما داوری کن ،  
بینیم کدام یک از ما خوشبوتر است در روی این کهنه دنیا

بیزا می گفت : ای گلها داوری شما پیش من نیست ، من هم گلی  
هستم مانند شما خوشبو بر روی این دنیا

بیا بید به خدمت صبا برویم ، نه به خدمت «شمال» می رویم ، او  
مردیست جهان گشته ، بسیار در کهنه دنیا گشته است .

جمع گلها به خدمت شمال می رفتند ، می گفتند : ترا به کعبه الله  
بیا میان ما داوری کن

اگر درست داوری نکنی بر سر سنک «صخره الله» خدا گیر ماسوی .  
شمال می گوید : ای گلها داوری شما نزد من است چون مأمور  
خدایم ، بر آن کوهستان باصفا بسیار گشته ام

ای گلها هیچ به خودتان منازید ، سحر گاهان شادابید ، وسط  
روز پز مردم آید ، عصرها از شدت گرما سر خجلت پایین می اندازید

پس ای گلها هیچ به خودتان منازید ، اگر باران رحمت از شما  
بریده شود همه تان به فنا می روید

ای گلها هر قدر که [زیبا] هستید به همان اندازه هم [زیبا]



باشید، آن سرخ گلی نمی‌شوید که خدا درباغ باصفا می‌آفریدش  
عصرها و در تمام چهار فصل خدا بريك حال است  
بلبل عاشق و غریب همه وقت روی شاخه آن سرخ گل فریاد  
می‌کشد

اما به مذهب جوانان آن سرخ گل هم بابوسه‌یی از «شیرین لیلی»  
[برابر] نمی‌شود.

من سرگردان آنم که «شده»<sup>۱</sup> را شل بسته و گردن بند به گردن  
دارد. های وای گه‌لو

گوی به کمر می‌گوید، کمر به رشته گردن بند می‌گوید، رشته  
به آلتون می‌گوید، یاقوت به زیر چانه می‌گوید، زیر چانه به خزام  
می‌گوید، خزام به کرمک<sup>۲</sup> می‌گوید، کرمک به پرنک<sup>۳</sup> می‌گوید، پرنک  
هم به سوزن روی سینه می‌گوید، سوزن به گوشواره می‌گوید، گوشواره  
به ابرو می‌گوید: تو خودت را به کنار کشیده‌ای

خدایا هر که میان دو دلدار بدگویی می‌کند روسیاه باد، از غضب  
خانه خدا بر او قهر بیارد.

۱- شده (šada) : پارچه‌یی است مانند کلاغه‌یی که به سرو کمر بیچند.

۲- کرمک (kormak) : از زیورآلات است. رك : منظومه کردی

شیخ فرخ و خاتون استی، ص ۱۵۲.

۳- پرنک (parang) دانه‌هایی را گویند به شکل و اندازه گندم یا

جو که از طلا می‌سازند و به گوشواره آویزان می‌کنند. پرنک قس : با پرنج در  
دربهران قاطع که غله‌یی شبیه به گندم معنی شده است.

من سرگردان آنم که «شده» را شل بسته و گردن بند به گردن  
دارد .

سر من درد می کند ، دل من از آن حسرت آرام نمی گیرد  
بانگ نخست من بر خداوند ، بانگ دوم من بر آن پیامبری که  
پشتیان امت است

بانگ سوم من بر آن عالمانی که به حکم شرع و بانگ قلم  
نمی گذارند دین اسلام نابود شود

من آن محبوب را برای شما تعریف می کنم : سینه اش به اولین  
برف زمستان بماند که در کوهستان «کوسرت» بعد از سه ماه، تا آخر بهار،  
خود را پنهان می کرد

بشنش به درخت عود بماند که پسران به به<sup>۱</sup> آن را زیر تیرک  
چادر قرار می دهند

سینه اش به کاغذ مرجان بماند ، دندانش به مروارید اصل، لبش  
به قیطان ابریشم ، گونه اش به کافور فرنگی ، چشمش به چشم باز ،  
ابرویش به سر پر مرغ قطا

انگشتش به مناد آلمانیان بماند که ملا عبدالعزیز و میرزایان  
و باسوادان با آن نقطه و خط می کشیدند

بشنش به چوب خیزران بماند که پسران مفردی<sup>۲</sup> آن را در شام

۱- برای اطلاع به احوال طایفه به به رکه: شرفنامه بدلیسی، چاپ افست

از روی طبع قاهره ، به اهتمام محمد عباسی ، ص ۳۶۲ .

۲- بنا به گفته «محمد سوره» نام طایفه ای است .

شریف در استانبول و در بغداد می کاشتند

دختر می گوید : بیا با هم بازی و گفتگو بکنیم

خدا برای روز آخرت پشتیبان است .

من سرگردان آنم که «شده» را شل بسته و گردن بند به گردن

دارد . گه لو

پس می گوید : سر من درد می کند ، دلم زخمی است

بانگ نخست من بر خدا ، بانگ دوم بر آن پیامبر که به ما

امین است

زینت دنیا چه چیز است ؟ چنانند ، لبلا بند ، به عام شنکه بیدند

غواص دریاها چه چیز است ؟ باز است ، شاهین است ، شفقار است ، به عام

خاصه سی هستند

زیباترین زیورهای او کدام است ؟ گوشواره است ، انگشتری

است ، قوتاس است

گوید هر که آن محبوب را نمی شناسد: يك است ، بلند بالاست ،

بلند گردن است ، خدا می داند گویی كيك نقشین است

دو خال سیاه در میان سینه و پستان دارد

به آن خالها «صورت شاهی» می گویند

هر کس در برابر اینها سر فرود آورد ، برای دنیا صفتی است  
 خوب و در قیامت دینش را استوار می‌کند .  
 من سرگردان آنم که «شده» را شل بسته و گردن بند به گردن  
 دارد . گه‌لو

گوید : سر من درد می‌کند ، دلم در اضطراب است  
 بانگ نخست من برخداوند ، امیر بزرگ ، بانگ دوم بر آن  
 پیامبری که دنیا را به خاطر بزرگی او آفریده‌اند  
 بانگ سوم بر آن غوث که در بغداد لنگر می‌گرفت  
 من آن سرخ گل را برایت مدح می‌کنم: رخسارش به ماه چهارده  
 و پانزده بماند که به هنگام نماز مغرب از افق سر در آورد  
 چشمش به ستاره روز بماند که میان شب و روز در آید  
 ابرویش به کمان هندی بماند ، گویی آن را با قلم کشیده‌اند  
 پستانش به شامه هفت رنگ بماند که عطاران آن را در دکان  
 خود می‌گذارند  
 سینه‌اش به چهارباغ شداد بماند که در دوست سال استادان آن  
 را تمام می‌کردند

انگشتش به قلم زر بماند که عطاران با آن خط می‌کشند  
 لبش به فنجانی بماند که بزرگان به آن لب می‌نهند  
 گونه‌اش به چراغ فرنگی بماند که بزرگان آن را در مجلس می‌گذارند  
 زلفش به ریحان سیاه بماند هنگامی که طالبان علم آن را در

حجره خود می گذاشتند

من سوگندی خورده‌ام به قرآن به صفحه کلام الله : دیگر دست بردار بشن باریک نیستم تا حضرت قابض زانو روی سینه‌ام نکذارد و روحم را به حال جان کندن نیندازد و نگوید نرو اجلت آمده و عمرت تمام شده است .

من سرگردان آنم که «شده» را شل بسته و گردن بند به گردن دارد . گه‌لو



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی